



#رومان_دوستی_با_محبت_بیشتر_از_عشق
#قسمت_اول
#نویسنده_پرویز_محمدی

این داستان یک دختر و پسر که دوستی شان از عاشقی بیشتر است و با همچنان صمیمی هستن که گویا هر دو یک عضو فامیل باشند ولی پسرک از جلال اباد و دختر هم از لوگر باشند کابل است من در زنده گیم خیلی مشگلات دیدم روز هایم سیاه بود خندیدن اصلا کارم نبود چنان از زنده گی خسته که گویا امیدی نداشتم به زنده بودن سال ۱۳۹۹ بود که در یک گروپ فیس همگی بودن پسر و دختر پوست میکردن

من در ان گروپ گاهی اوقات از درد هایم به شگل شعر عکس و یا هم یک جمله پوست میکردم اونم غمگین یک روز از روز ها همین قسم در یگ پوست هر دوی ما بودیم اون با گفتن این که من سوپ فروش هستم و منم که رشخندی میکردم گفتم گجا سوپ فروشی میکنی او گفت پیشی خانی شما منم از رشخند گفتم کدام خانی ما 😊

من فکر کردم واقعا سوپ فروش است از همان جا من بالایش افتخار کردم چون با خود میگفتم بین اینقدر مردم او بدون شرم وظیفه خوده میگویم چقدر انسان خوب است خوب اون قواره هم فهمیده بود که من شبانه میباشم روزانه نی 11 پوره ان میشد گاهی در پوست هایم کمنت میداد گاهی رشخند مزاق میکردیم در کمنت با هم یکجایی در گروپ بودیم همین قسم روز ها میگذشت پسرک فهمید که من در اکونت تیک تاک رسامی میکنم او از کمنت با تیک تاک امد او گفت که چهره

من را هم رسم کن منم قبول کردم مدت یک هفته رسم تکمیل شد با هم شب مسج داشتیم با این الفاظ برایش گفتم که رسم خودت تکمیل شد بعد از امروز نمیشناسمت نه میشناسیم بی خبر از این که آینده چی میشه

او ازم پرسید که چرا همیشه وقت ناراحت میباشم منم که خیلی رنجیده و ناراحت بودم میخواستم یکی پیدا شوه درد را ازم بپرسه اینم که بیگانه بود نه من او را میشناختم نه او مرا اگر تمام راز هایم را هم میگفتم فردا دم رویم نمی آورد همین قسم تمام قصه را برایش گفت هم گریه داشتم هم با او پیام حتا تا این حد که نفسم قید میشد اینقدر ان شب گریه کردم که حد نداشت ولی نگفته نمانه که قلبم خیلی راحت شد اینقدر درد که در دو دو نیم سال گشتیده بودم با دلم بود با یکی گفته راحت شدم باز با خود گفتم که دیگر مسج نکنیم

اما بر عکس شب شب در تیک تاک مسج میکردیم روز از روز ها میگذشت با او درد دل میکردم او درکم میکرد بهترین انسان بود میفهمین او سوپ فروش نبود بلکی داکتری میخواند محصل بود بسیار جالب بود برام گفتم چرا اینگونه گفتی گفت مزاق بود ایتو گفتم گفت تو هم گفتی پیش کدام خانیم من فکر کردم مچم چند خانه دارین حال که خانی ما کرایبی است ☺

گفتمش بیازو هر خانه که بریم کرایه بتیم خانی ما میشه خندید حالا اون خودش برایم ایدی جور کرد با خود هم ایدی دیگر جور کرد با هم هر شب گپ میزدیم درد دل میکردیم گاهی با گپ های خنده دار میخوابیدیم گاهی شب هم با گریه میخوابیدم ولی او همیشه وقت

برایم میگفت صبر داشته باش خداوند مهربان است همه چی درست
میشه

دل داری میدادیم همین قسم روان بود شماره خوده فرستاد گفت اگر
روزانه دلت تنگ میشود با من مسکال بتی زنگ میزنم من که
میترسم چگونه با این در تماس حرف بزنم من که بجز یک بنده
خدا با هیچ پسری تماس حرف نزدیم چطور حرف بزنم
خوب دل نا دل با شماره اش مسکال دادم از طرف روز او دوران
مرض کرونا امده بود پوهنتون او رخصت بود منم که خانه بودم
درست چیزی نمیخواندم مکتب خلاص کرده بودم او زنگ زد من
چگونه حرف بزنم 😞 قط کردم ترسیدم

روزانه نت فعال کردم پرسید تو بودی زنگ زدی گفتم خیر مه
چی میکنم زنگ بزنم او که فهمیده بود من بودم من منکر شدم اما
بعد از زیاد پرسیدن گفتمش بلی مه بودم

حالا دیگه کم کم دوست شدیم شب ها با هم روز با هم مسج میکنیم
حالا از طرف شب اون گپ میزنه من در پیام جوابش میدهم با این
بنده ذات چقدر قلبم آرامش پیدا میکنه چقدر راحت میشدم حتا تا این
که میخندم یک چالش بود باید اسمش در دستم بنوسم که نوشتم اونم
بالای یک تخته پیشو گک نوشت چقدر خطش مقبول است

از هر نگاه خوب پسر بود موادب با درک با اخلاق خوش خوی
محترم و خاص با مه خوب رفتار میکرد من که از استراس زیاد
اون وقتا در خواب حرف میزد.

#رومان_دوستی_با_محبت_بیشتر_از_عشق

#قسمت_دوم_و_آخر

#نویسنده_پرویز_محمدی

گاهی اوقات خواهرم بیدارم میکرد حالا شب ها من و گاوکم نامش را مانده بودم با هم حرف میزدیم در حرف زدن خوابم میبرد خدا خبر بعد از او که چی چی میگفتم اصلا با یادم نیست خوب همی قسم شب روز میگذشت الان با هم دوست شده بودیم نزدیک های سالگردش بود او گفت تا امروز سالگردم کسی تبریک نه داده من پرسیدم چی وقت است وقتش را گفت که ماه 5 تاریخ 25 من قید کردم روزش رسیدبا زیاد مشگل توانستم تا 12 شب فسه کنیم خوب 12 شده تبریکی دادمش خیلی هم گاوکم خوش شد با خوشیش منم خوش بودم دوسی ما بی مطلب بود نه او محتاج من بود نه من خو همین قسم وقت میگذشت عید گلان آمد من عکس لباس هایم چوریم رت برایش سیند کردم او دید تبریکی داد نگفته نمانه چند مدت با عکس های چشم دیگر دختر فریش میدادم که نشه برام جنجال جور نشه در این دنیا باور کردن با هر کس کار اسان نیست منم نمیتوتنستم باور کنم اما دوست بودیم آهسته آهسته عکس خودم فرستادم تقریبا زیاد مدت شد عکس چشمگاهی لب همی قسم روان بود حالا دیگر گپ از وایس کال به ویدیو کال رسیده بود شب ها ویدیو کال میکردیم من رویم با ماسک پنهان میبود فقط چشمانم معلوم میشد حالا با آمدن او شب ها میخوابم اونم در ویدیو کال چهره ام با

ماسک پنهان من که کمی نفس تنگی هم داشتم باز زیر کمپل ویدیو
کال می‌کردیم

یک از شب‌ها فکر کنم نفسم قید شده بود تقریباً ۹ ماه از گپ زدن
ما شده بود که در خواب ماسکم را دور کرد بادم گفت از دست که
وضعیت روحیم بد بود تا امروز به یاد ندارم که چقدر شده بود
خوب او دیده بودیم خوب فردایش او با بسیار آرامی این گپ گفت
من خیلی ورخطا شدم در اوایل بعداً فهمیدم که او از او پسرهای
نیست

حالا دیکه همراه با دوستی باور هم بالایش دارم روز با روز
میشناسمش باورم بالایش زیاد میشه اعتماد اول مرا با چهره مکمل
دید آهسته آهسته همه فامیلم را با هم زیاد دوست‌های خوب شدیم
فکر کنم خداوند این را برایم هدایه داده تا از پریشانی دور باشم
روز تولدم رسید همین قسم از همه اولتر تبریکی داد برایم خیلی هم
دوستم داره از نگاه عشق‌نی از نگاه بهترین دوست‌اش دوستم
داره

خوب بدترین روز زنده گیم رسید عروسی عشقم با کسی دیگر
شب عروسی که ناوقت خاته ادمم فردایش که حالی داشتم فقط خدا
و گاوکم می‌فهمه که چقدر گریه کردیم چقدر زجر دیدم اما او همیشه
وقت می‌گفت رضایی الله همی بود صبر داشته باش این امتحان الله
است باید قوی باش ولی من کجا گوش شنوا داشتم قلبم درد چشمم
اشک میریخت

ان روز با همه سختی‌هایش گذشت با دل‌داری گاوکم اما تا امروز
فراموش نکردیم تا امروز حالم بد باشه زنگش بزnm همراهیم حرف

میزنه کوشش میکنه خوشحالم بسازه و کامیاب هم میشه ما شاء الله
به استعدادش که با خنده میسازیم
تا امروز از هر دردم از هر رازم هر پرشانیم ناراحتیم جیگر
خونیم را از خود فکر میکنه خیلی هم نازم میته فکر نکنم دوست
دختر و دوست پسر با هم اینقدر ناز بته

دوستهای عزیز بعضی اوقات دوستی میباشه که بیشتر از عشق
عاشقی میباشه باید قدر اینگونه دوتان خود را بدانیم خداوند بعضی
ها را با مه طور هدیه میدهد قدر ان هدید را که الله داده باید بدانیم

من خوشبختم چون مثلی او دوست دارم خداوند دوستی ما را پایدار
کنه هرگز نظر بد نخوره همیشه از خداوند میخواهم او همتو با
درک باشه و از خداوند خوشی های دنیا را برایش میخواهم از
دوستی ما چیز کم 4 سال میشه و من خود را خوش بخت ترین
انسان دنیا فکر میکنم

خدا تشکر که این هدیه ات را برایم دادی میخواهم همیشه کنارم
باشه او خود را در دردم شریک میسازه دردرش را خودت کم
بساز خداوند
الهی آمین

نویسنده_پرویز_محمدی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library